## درس ششصد و پنجاه و چهارم

### *تأثیر نفس ملکوتی افلاک بر عالم ماده*

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم

### اشکال مرحوم آخوند بر صاحب مباحث مشرقیه

بحث در علیت فصل برای جنس بود که عرض شد طبق تعریفی که مرحوم آخوند در مسئلهٔ فصل و جنس داشتند مشاهده کردیم که خود جنس یک حقیقت خارجی مستقل نیست. بر این اساس ایشان اشکالی که به صاحب مباحث مشرقیه وارد می‌کنند، از برداشت ایشان نسبت به محلیّت و جرمیت افلاک ناشی می‌شود که در آنجا قائل به جزء ما لایتجزیٰ و محلّ برای هیولا [شدند] که آن هیولا آن محل را به صورت جرمیت نسبت به افلاک درمی‌آورد.

ایشان نسبت به این قضیه ایراد دارند و می‌فرمایند که خود جسمیت فی‌حدّنفسه بدون اینکه نوعی آن جسمیت را به کیفیت و نوع خاص دربیاورد، نمی‌تواند تحصل داشته باشد و تحصل جسمیت به تحصل فصل است. بنابراین چطور ایشان با توجه به این مسئله که فصلیت است که می‌تواند جنس را قوام خارجی ببخشد، قائل به محلٍّ متقوّم به ذات قبل از تعلق فصل به آن محل شدند؟! این اشکالی هست که ایشان کردند و با این مسئله مطلب تمام می‌شود و دیگر خیال می‌کنم تا آنجایی که [نیاز] بود صحبتش بیان شده بود.

و العجبُ مِن صاحبِ المباحثِ المشرقیةِ مع تَفطُّنِه بِهذا الأصلِ حیثُ ذَهَلَ عنه حینَ أقامَ حجةً علی إثباتِ الهیولیٰ و قد أُهملَ فی إعمالِهِ و أعجبُ مِن ذلك أنّهُ قالَ بعدَ ذکرِ تلكَ الحُجَّةِ و قد أورَدتها علی کثیرٍ مِنَ الأذکیاءِ فَما قَدحوا فی شیءٍ مِن مقدماتِهِ و خلاصةُ حجتِهِ المذکورةِ فی إثباتِ الهیولی لِجسمیةِ الفلكِ أنَّ جسمیةَ الفَلَكِ یلزمُها مقدارٌ مَعیّنٌ و شکلٌ معیّنٌ لِعدمِ قبولِها الکونِ و الفَساد و سببُ اللزومِ إمّا نفسُ الجسمیةِ أو أمرٌ حالٌّ فیها أو مباینٌ لها لکنَّ الأوَّلَ باطلٌ و إلاّ لَزِمَ اشتراكُ الأجسامِ معَها فی المقدارِ و الشکلِ المعیّن.[1]

صاحب مباحث مشرقیه بااینکه توجه به این اصل داشتند که تعیّن آن هیولا و آن جنس به‌واسطهٔ خود فصلیت است و بدون آن واسطه خود هیولا یا آن جنس نمی‌تواند تحصل داشته باشد، این مسئله از ایشان مغفول واقع شد.

ایشان اقامهٔ حجت بر اثبات هیولا کردند، اثبات تعیّن و تحصل هیولا در اینجا منظور است درحالی‌که

---

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۱.

ایشان در اعمال دادن این هیولا قائل به اهمال شدند یااینکه خود هیولا در اعمالش مهمل است. از این مسئله عجیب‌تر این است که بعد از اینکه ایشان این حجت را اقامه کردند ـ حالا حجت را خودش می‌آید می‌گوید ـ می‌فرمایند که اینها در هیچ‌کدام از مقدمات اثبات هیولا نسبت به اجرام [آن را] قطع نکردند و پذیرفتند. [حجتی که] ایشان در اثبات هیولا برای جسمیت فلک ذکر کردند این است که در خود جسمیت فلک، اگر ما فلک را جسم بدانیم بنابراین این فلک باید دارای کم و کیف باشد و مقدار آن‌هم مشخص باشد چون مقدار جرم مشخص است و دارای شکل هم باید باشد چون جرم دارای حجم تعلیمی است که هر حجم تعلیمی مترتب بر حجم طبیعی است؛ زیرا این جسمیت فلک نمی‌تواند کون و فساد را قبول بکند چون امر ثابتی است که خود موجب ظهورات متفاوت و مختلف است و باید خود آن هیولا دارای هویت ثابته باشد زیرا اگر قرار باشد هویت هیولا تغییر پیدا بکند بنابراین دیگر هیولا نیست. پس در فساد چه چیزی می‌خواهد جایگزین آن صورت اولیّه برای هیولا بشود؟! وقتی که شکل و کمّ این کتاب در حال تغییر و تبدّل است، خود اصل کتاب باید ثابت باشد حالا اگر در یک طرفةالعینی در کتاب فساد عارض بشود، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند لذا در اثبات هیولا می‌فرمایند که هیولا اثبات کون و فساد نمی‌کند بلکه او ظرف و محل برای کون و فسادی است که بر صورت و شکل و ظهور خارجی او عارض می‌شود.

اینکه در اینجا داریم؛ یلزمُها معیّنٌ، مقدارٌ معیّن و شکلٌ معیّن دلیل لزوم آن چیست؟ یا خود جسمیت مطلقه اقتضای این مقدار معیّن و شکل معیّن را می‌کند یا امری است که در آن جسمیت حلول می‌کند و خود آن جسمیت نیست بلکه یک امری است که خارج از جسمیت است یا مباین با اوست. اوّلی باطل است که خود جسمیت باشد؛ چون اگر خود جسمیت در اینجا باشد باید همهٔ اجسام با آن هیولا در مقدار و شکل معیّن اشتراک داشته باشند درحالی‌که می‌بینیم مقدار و شکل اجسام متفاوت است و خصوصیات هر جسمی با جسم دیگر هم فرق می‌کند پس این مسئلهٔ لزوم به خود جسمیت مِن حیثُ هی هی برنمی‌گردد.

کذا الثانی لأنَّ الکلامَ فی لزومِهِ آتٍ بِعینِه و الثالثُ أیضاً لِتساوی نسبةِ المُباین إلی جمیعِ الأجسامِ فبَقیَ أن یکونَ لزومُ التشکّلِ و التَّقدُّرِ لِجسمیةِ الفلکِ بِواسطةِ محلِّ تلکَ الجسمیةِ و هو المطلوبُ انتهیٰ.

اما اینکه یک امر حالّ بر او باشد این‌هم به همین جهت همین‌طور است و برای او هم همین دلیل در اینجا خواهد آمد که اگر به‌واسطهٔ امر حالّ باشد بنابراین باید همهٔ اجسام بتوانند همان خصوصیت شکل را داشته باشند که ندارند، که [دلیل این لزومیت] به‌واسطهٔ یک امر خارج از او باشد و مباین با او باشد، این‌هم همین‌طور نمی‌شود چون نسبت مباین به همهٔ اجسام مساوی است و همهٔ اجسام با آن مباین نسبت واحد را دارند پس اگر امر مباین بخواهد باعث مقدار و شکل معیّن بشود، این امر مباین در بقیهٔ اجسام هم هست پس چرا شما در آنجا این تعیّن و مقدار و شکل خاص را نمی‌بینید و اختلاف می‌بینید؟! پس از اینجا نتیجه می‌گیریم که به خود جسمیت برمی‌گردد. بنابراین جسمیت باید تعیّن و تحصل داشته باشد. این تشکل و این مقداری

که برای جسمیت فلک وجود دارد، به‌واسطهٔ خود جسمیت فلک است نه به‌واسطهٔ امر دیگر و نه به‌واسطهٔ امر مباین و نه به‌واسطهٔ امر حالّ، بلکه خود جسمیت فلک بخصوصه ... نه جسمیت مطلقه؛ چون در جسمیت مطلقه اشکال پیدا می‌شود که باید مقدار همهٔ اجسام معیّن باشند. این مغالطه‌ای که در اینجا شده این است که به این اضافهٔ جسمیت مغلطه شده است. شما وقتی که جسمیتِ فلک می‌گویید بالأخره آمدید آن جسمیت را از بقیهٔ جسمیت‌ها خارج کردید. خب صحبت در تخصص است شما که می‌خواهید این جسمیت را مخصَّص کنید پس مخصِّص چه بوده است؟!

دیده‌اید بعضی‌ها یک صحبت‌هایی می‌کنند و بین صحبت‌های خود یک طوری می‌رود رد می‌شود، باید آن وسط مچ او گرفته بشود که بایست آقا از اینجا رد بشویم بعد آن‌وقت ادامه بدهید! در جسمیت فلک یک‌دفعه مسئله خراب می‌شود به‌واسطهٔ محلّ این جسمیت است که فلک بودن است. درنتیجه به اینجا می‌رسیم که خود جسمیت فلک آن هیولا برای اجرام سماوی باید دارای تشکّل و مقدار خاص باشد.

نقدی که ایشان بر این دلیل وارد می‌کنند [این است که] صورتی که منوعهٔ فلک است، خود فلک را نوع می‌بخشد، اولاً او را از سایر اجرام سماوی جدا می‌کند و بعد برای هر جرم از اجرام فلک یک تشکل خاصی را به‌وجود می‌آورد.

*تلمیذ: فلک مگر واحد نیست؟*

استاد: نسبت به سایر اجسام است چون اینها زمین را جدای از افلاک می‌دانستند. آن را نقطهٔ ثابتی می‌دانستند و بعد سایر افلاک مافوق را دارای یک جوهر دیگری می‌دانستند و زمین را داخل در آن افلاک نمی‌دانستند و این براساس [مطالب] قدیم است. البته این چیزهایی هم که اینها می‌گویند بی‌حساب نیست؛ یعنی اینها یک حقایقی را متوجه می‌شدند که به‌واسطهٔ آن حقایق برای خود فلک یک جوهری غیر از جوهر سایر اجرام مثل موجودات و طبایع معتقد بودند و آن خصوصیت را به همان محلّ خاصّ اینها برمی‌گرداندند. از نظر تأثیرهایی که اجرام سماوی در این عالم ایجاد می‌کنند و خصوصیاتی که به‌واسطهٔ اقتران اجرام سماوی در یکدیگر هست و آن نفس کلی مدیر و مدبّر اجرام سماوی، اینها قائل به یک تشکّل خاصی از خلقت برای این فلک بودند که آن را در سایر چیزها نمی‌دیدند.

## اشکال به مرحوم علامه طباطبائی در معنی تشهُّب

فرض کنید که در یک ستاره یا یک سیاره قائل به این تأثیر بودند و در سیارهٔ دیگر قائل نبودند یعنی می‌خواهم بگویم که یک هم‌چنین تفکری ریشه دارد و همین‌طوری صبح بلند نشدند تا این مسائل را سرهم کنند بلکه یک مطالبی بوده است و اینها یک اختلافاتی در تأثیر و تأثرات در اجرام می‌دیدند و یک تغییر و تحولاتی در آنها مشاهده می‌کردند. در مورد نفس فلکیت در آیات قرآن هم داریم؛ ﴿وكُلّٞ فِي فَلَكٖ

يَسۡبَحُونَ﴾[1] اینها فلک را دارای نفس قاهر و غالب بر اجرام و کرات سماوی می‌دانستند و در آنجا اتصال نفس انسان را با آن فلک موجب بروز بعضی از حالات می‌شماردند البته بیهوده نیست و مسائلی از این قبیل هست ولی اینها از کیفیت ربط بین .... غفلت کردند. البته من به یک مناسبتی این قضیه را در همین افق وحی آورده‌ام، در آن آیهٔ ﴿إِلَّا مَنِ ٱسۡتَرَقَ ٱلسَّمۡعَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ مُّبِينٞ﴾[2] و داریم که ﴿وَلَقَدۡ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلۡنَٰهَا رُجُومٗا لِّلشَّيَٰطِينِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ﴾؛[3] چگونه آسمان دنیا رجم شیاطین است و در آنجا ما یک اشکالی بر مرحوم علاّمه داریم که به نظر می‌رسد شاید در اینجا دچار اشتباه شدند.[4]

## معنای شهاب در آیهٔ ﴿إِلَّا مَنِ ٱسۡتَرَقَ ٱلسَّمۡعَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ مُّبِينٞ﴾

## نظم سیارات به‌واسطهٔ جنبهٔ مثال و مکلوتی‌شان

ما دربارهٔ کیفیت وجود آن نفس کلی در افلاک یک صحبتی داریم که منکر این مسئله نمی‌توانیم بشویم، گرچه این کرات سماوی را دارای یک موجود بی‌جان و جسم متحرک می‌بینیم ولی این موجود بی‌جان و جسم متحرک به‌واسطهٔ همان جنبهٔ مثالی و مکلوتی که دارد در تحت تسخیر آن امر معنوی و علت مافوق خودش هست والاّ از نظام وجودی خود به‌طورکلی خارج خواهد شد و همان جنبهٔ مثالی است که موجب رجم شیطان است نه این جنبهٔ خاکی بودن آن!

## چگونگی تأثیر نفس فلکی بر عالم ماده

هر شهابی که می‌آید و حرکت می‌کند دو حالت و دو جنبه ایجاد می‌کند؛ یکی جنبهٔ فیزیکی است که در

---

[1] . سوره یس (۳۶) آیه ۴۰. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۷۰:
«و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معیّن و مقرّر پیوسته در حرکت و شناورند.»

[2] . سوره حجر (۱) آیه ۱۸.
ترجمه:«لیکن هر شیطانی برای سرقت سمع (یعنی برای دزدیدن و دریافتن سخن فرشتگان عالم بالا) به آسمان نزدیک شود تیر شهاب و شعله آسمانی او را تعقیب کند.» (محقق).

[3] . سوره ملک (۶۷) آیه ۵.
ترجمه: «و ما آسمان دنیا را به چراغ‌های انجم رخشان زیب و زیور دادیم و به تیر شهاب آن ستارگان شیاطین را راندیم و عذاب آتش فروزان را بر آنها مهیّا ساختیم.» (محقق)

[4] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۴۲۱.

حال حرکت است و در اثر برخورد با آن شیاطین از آنجایی که خود شیاطین یک جنبهٔ تعلق مادی دارند، برای آنها ایجاد صَدمه و صُدمه می‌کند و به‌واسطهٔ آن صُدمه‌ای که ایجاد می‌کند نفس آنها را از اتصال به ملکوت خود همین اجرام سماوی باز می‌دارد. این مسئله در بین سابقین مورد توجه بوده است یعنی می‌خواهم بگویم که مسئله خیلی بی‌ریشه نیست بلکه خیلی مورد توجه بوده است و بر همین اساس کارهایی انجام می‌دادند و ختوماتی داشتند و اموری انجام می‌دادند همهٔ اینها براساس همین تأثیرات نفس فلکی است و به نتیجه هم می‌رسیدند. در مسائلی که مربوط به علوم غریبه است و ارتباط بین اجرام سماوی با یکدیگر و تأثیر آن اجرام بر حوادث پایین و حوادث این عالم وجود دارد، مطالب در این باره خیلی زیاد است یعنی خیلی محلّ ابتلاء است و واقعیت هم دارد یعنی همان‌طوری‌که در امور ظاهری ما این مطالب را می‌بینیم مانند جذر و مدّ که می‌گویند: به‌واسطهٔ ماه اتفاق می‌افتد، در همین قضیه به‌واسطهٔ خود تأثیرهایی که به‌وجود می‌آورد، بعضی از اشیاء را می‌بینیم؛ بعضی از گیاهان دارای این خصوصیت هستند و بعضی از گیاهان دارا نیستند. گیاهی که در این منطقه باشد این خصوصیت را دارد، همان گیاه در منطقهٔ دیگر باشد این خصوصیت را ندارد. این به‌خاطر مسائل فیزیکی نیست بلکه به‌خاطر کیفیت اثری است که در آنجا یک هم‌چنین اثری در نفس آن گیاه وارد شده است والاّ اگر آنها را در آزمایشگاه نگاه کنید از نظر فیزیکی هردو یکی هستند و هیچ تفاوتی باهم ندارند یا اگر از نظر فیزیکی هم خاصیتی در آن پیدا شده است به او برمی‌گردد؛ یعنی آن جنبهٔ ملکوتی است که آمده و این گیاه را به کیفیت و به شکل دیگری درآورده است. در اینها خیلی مسائل و اسراری هست که آنهایی که تا حدودی با این مسائل آشنایی دارند، ادراک می‌کنند. حالا اینجا دیگر مطلب زیاد است.

## کیفیت تأثیر اذکار و اوراد در اوقات مختلفهٔ شبانه‌روز

مثلاً در کیفیت تأثیر اذکار و اوراد در اوقات مختلفهٔ شبانه‌روز این‌طور هست که این ذکر در بین‌الطلوعین یک اثری دارد ولی همین ذکر در اول غروب آفتاب اثر عکس دارد! یک ذکر است و ذکر هم که چیزی نیست، تیر و کمان که نیست بردارید بزنید! یک ذکری است که شخصی می‌گوید اما کیفیت ارتباط عالم و ارتباطی که انسان با این پدیده ایجاد می‌کند در کیفیت تأثیر ذکر اثر خیلی عجیبی دارد که همین ذکر در یک حالت، اثر قابضیت دارد ولی در یک جای دیگر اثر انبساط دارد، در یک جا نسبت به امور زندگی و امور حیات اثر یُسر دارد و در یک جا اثر عسر دارد. این مسئلهٔ یُسر و عُسر به کیفیت ارتباط برمی‌گردد لذا نسبت به بعضی‌ها می‌گویند که چیز نکنید.

## لزوم خوانده شدن ادعیه در همان ساعت معین‌شده از شبانه‌روز

من‌باب‌مثال شما اگر بخواهید دعای صباح را که در بین‌الطلوعین خوانده می‌شود در عصر بخوانید یک هم‌چنین اثری ندارد. دعای صباح باید در بین‌الطلوعین خوانده بشود، دعای سمات باید در عصر جمعه خوانده بشود. اگر بگویید که من دعای سمات را یک ساعت قبل از ظهر می‌خوانم، فایده‌ای ندارد بلکه هرکدام از اینها جایگاه خاص خود را دارند. این مسئله‌ای هست که در مورد اجرام سماوی و کیفیت تأثیر نفوس می‌گفتند که به اینجاها هم کشیده می‌شود.

## لزوم اطلاع استاد بر کیفیت نفوس و خواصّ اذکار

لذا می‌گویند که هر کسی نمی‌تواند هر ذکری را به هر کسی بگوید به‌خاطر همین است که باید اول از تأثیر و خواصّ اذکار اطلاع داشته باشد، دوم از کیفیت خصوصیت نفوس هم باید اطلاع و اشراف داشته باشد چون بدون آن نفوس یک‌دفعه شَدُرسنا به‌پا می‌کند. یک چیزی می‌خواهد بدهد ولی به‌جای دیگری خواهد رسید و خطراتی در اینجا پیش می‌آید. این خطرات یا خطرات جسمی است یا خطراتی است که به شئون و این چیزها برمی‌گردد و همهٔ اینها ناشی از عدم [اطلاع] است و این مسئله به آن قضیه برمی‌گردد. ولکن حل این مطلب این است که آن تأثیر نفس ملکوتی افلاک است و خود جرم کاری ندارد.

و لا یخفیٰ إنَّ الصورةَ المُنوّعةَ لِلفَلَكِ التی هی مبدأُ فصلِه المُقوّمِ لِجنسهِ الّذی هو الجسمُ المطلقُ متقدّمٌ فی مرتبةِ الوجود علی الجسميةِ فيكونُ علةً لِلزومِ المقدارِ و الشكلِ المختصين بِالفلك و لا يلزَمُ شیءٌ مِن المفاسدِ التی ذكرها هُناک فتفطّن.[1]

[مخفی نماند] که آن صورت که مبدأ فصل برای آن فلک است که مقوم جنس فلکیت است و آن جسم فلک عبارت از جسم مطلق است و تااینکه آن صورت منوّعه نباشد معنا ندارد که جسمیت بیاید تقدم داشته باشد. چگونه می‌شود جسمیت که جنبهٔ ابهام دارد، تقوّم داشته باشد؟! شما خودتان دارید می‌گویید که مبهم و غیرمشخص و غیرمتعیّن است پس جسمیت مطلقهٔ فلک که با فصل منوِّع به صورت اجرام سماوی درمی‌آید، نمی‌تواند خودش روی پای خود بایستد و قوام داشته باشد. پس همین [صورت] علت برای لزوم مقدار و شکلی است که هردو به فلک اختصاص دارند پس مفاسدی که در آنجا ذکر کردند و ایشان هم در اینجا چندتا از آن را آوردند، دیگر در اینجا پیدا نمی‌شود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۱.